

درسنامه نژادپرستی

بعد مسئله نژادپرستی مطرح می‌شود و آن نقطه انجایی است که آدم بگوید این تفاوت‌ها و تمایزها بزرگ‌تر از آن است که بتوان آنها را از میان برد. و این تفاوت‌ها قاضی‌تر از آن است که بگذارد مردم با یکدیگر به‌طور برابر زندگی کنند.

مثلاً به مسلمانان یا اعراب ایتالیا توجه کنید، گفته می‌شود فرهنگ این مردم نه تنها با فرهنگ ما متفاوت است بلکه این تفاوت مانع از آن است که آنها با جامعه ایتالیا در هم آمیزند. بنابراین در یک جامعه دموکراتیک که همه در برابر قانون مساوی هستند، هسانی نامسکن می‌شود. ایهام تفکر نژادپرستی این است که به وجود ویژگی‌های اساسی انسانی اذعان دارد (و در فرهنگ منزه تاریخ و سنت‌ها سخن می‌راند) اما با این ویژگی‌ها به گونه‌ای برخورد می‌کند که انگار آنها فقط جنبه‌هایی از طبیعت هستند. تفکر نژاد پرستی آنچه را تاریخی است، طبیعی و در نتیجه غیرقابل تغییر می‌شمارد.

«جیاکومو ییگی» اسقف اعظم «هولنیا» آشکارا اعلام کرد که ما فقط باید از مهاجرانی که از کشورهای مسیحی می‌آیند استقبال کنیم و کار را با فیلیپینی‌ها که کاتولیک هستند شروع می‌کنیم. البته «جیاکومو ییگی» تنها کسی نیست که چنین عقایدی دارد. «جیوولی سارتوری» نویسنده و استاد علوم سیاسی که سالها در ایالات متحده زندگی و در دانشگاه کلمبیا تدریس کرده است کتابی نوشته و در آن دقیقاً همین نوع دیدگاه و اعتقالات را مطرح کرده است.

ایا در سالهای آینده، نژادپرستی در سطح سیاسی سادت پیدا خواهد کرد؟

به نظری می‌توان پیش‌بینی کرد. اگر روبرو در خضوت‌مطلبه در نظرات بر روند جهانی شدن بیروز شود (منظورم تقابل میان تکنگستان و ثروتمندان است) به اعتقاد من شاهد سالها درگیری سخت خواهیم بود و در دیدی نیست که در میانه این درگیری بر خورد طرف‌آمیز خشن با میل مشهور مهاجرت به کشورهای ثروتمند جهان صورت خواهد گرفت. همچنین این درگیری‌ها از سوی احزاب راست گرا یعنی دست‌اندرکاران نژادپرستی خودانگیخته، درگیری‌های سیاسی تلقی خواهد شد. البته این امکان یا دست‌کم این امید هست که رهبران کشورهای ثروتمند و قدرتمند بکوشند تا این تفاوت‌های میان بخش‌های تکنگست و ثروتمند دنیا را با روشی معمولانه و کمتر خشونت‌بار اداره کنند. متأسفانه امکان تحقق این امر کمتر از تحقق گزینه‌ی نخست است. اما اگر چنین شود شاهد کاهش روزافزون منزلت نژادپرستی خواهیم بود.

ایا راهی وجود دارد که به جای مبارزه با نژادپرستی در سطح جهان، در تک تک کشورها با آن مبارزه شود؟

مبارزه با نژادپرستی باید در این اقلیت‌های مشخص و متفاوت کشورها و مناطق گوناگون ریشه داشته باشد. در غیر این صورت تنها در حد شعارهای اخلاقی تکراری باقی خواهند ماند و کسی به آنها نیازی ندارد. به جای این، ما باید قادر باشیم که در وضعیت‌ها و شرایط واقعی، مناخله عملی کنیم. سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بزرگ باید کماکان دولت‌ها و همچنین افکار عمومی جهان را نسبت به این منضم کاندکند.

در قیاس تاریخی باید هشیار بود که تاریخ تکرار نمی‌شود. به جای این پرسش، باید دید که آیا مجموعه‌ای از پدیده‌های مشترک وجود دارد که ما را در ترک وضعیت سیاسی کنونی کمک کند یا خیر؟ من به سه مورد از پدیده‌ها اشاره می‌کنم که معتقدم در دهه‌ی ۱۹۳۰ بسیار مهم بودند و اکنون نیز که سالهای اولیه



به طور غیرقانونی از موز یونان گذشته‌اند.

سده‌ی جدید را پشت سر می‌گذاریم، به وضوح مشاهده می‌شوند. نخست این که جنگ دوباره از طریق بالکان، به قلب اروپا بازگشته است و دولت‌های اروپایی و غربی دوباره به جنگ به عنوان یک گزینه سیاسی واقعی نگاه می‌کنند. دوم این که همان‌طور که پیشتر اشاره کردم حفاظت از وضعیت جمعیت‌شناختی و محافظت از مرزها به بخش عمده‌ای از سیاست دولت‌ها تبدیل شده است؛ به‌خصوص برای اتحادیه‌ی اروپا از زمان اجرای پیمان هشنگن در سال ۱۹۹۵. سوم این که نژادپرستی بار دیگر به سلاحی ایندولوژیک تبدیل شده و در جوامع دموکراتیک غربی ارتباط‌های اجتماعی و سیاسی بر پایه قومیت یک ابزار ایندولوژیک برای رسیدن به اطلاق نظر شده است. این امر نه تنها در آمریکا، سوئیس یا بلژیک بلکه در بریتانیا، آلمان و فرانسه نیز مشاهده می‌شود؛ در ماه مارس ۲۰۰۰ در یک نظر سنجی، ۶۰ درصد از مردم فرانسه اذعان کردند که عقاید نژادپرستانه دارند.

در ایتالیا و دیگر کشورهای، بحثی جدی بر سر فرهنگ ملی و حفاظت از آن در گرفته است. آیا این بحث‌ها فقط پوششی برای تعصب‌های نژادپرستانه است یا از وجود تکراری‌های بزرگ بر خبر می‌دهد؟

یک ایتالیایی مثل من می‌تواند خود را با شهروندی فرانسوی مقایسه کند و از عادات، غذای، سبک زندگی، علاق و در واقع هر چیزی که یک ایتالیایی را از دیگر ملیت‌ها متمایز می‌کند سخن نگردد. من آن‌که لزوماً نژادپرست نباشم. اما از یک نقطه به

